



## معرفی کتاب «درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی»

مسعود معتمدی<sup>۱</sup>

مهران معتمدی<sup>۲</sup>

نقد و معرفی کتاب:

راسخ‌مهند، محمد (۱۳۹۴). *درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی؛ نظریه‌ها و مفاهیم، با اصلاحات و اضافات*. تهران: سمت.

### چکیده

کتاب *درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی*، کتابی است مقدماتی که به معرفی اصول و مفاهیم مطرح در زبان‌شناسی شناختی می‌پردازد، این تألیف نخستین اثر فارسی مستقل در این حوزه محسوب می‌شود. بخش‌های سه‌گانه این کتاب شامل بخش اول، اصول و مفاهیم بنیادی زبان‌شناسی شناختی است که به مقایسه زبان‌شناسی شناختی با دو رهیافت صورت‌گرایی و نقش‌گرایی می‌پردازد و خواننده با زیرساخت‌های نظری این رویکرد آشنا می‌شود. بخش دوم، نگاهی شناختی به معنی است که در این بخش معرفی جنبه‌های مختلف معنی‌شناسی مجال بیان یافته است، و بخش سوم هم نگاهی شناختی به دستور است، که مراد همان صرف و نحو و معرفی دو الگوی عمده نظام ساختار مفهومی و دستور شناختی است و مؤلف به تفصیل به بررسی و تحلیل هر بخش بر مبنای فصول یازده گانه کتاب پرداخته است.

**کلید واژه‌ها:** معرفی، کتاب، زبان‌شناسی شناختی، معنی‌شناسی شناختی، دستور

✉ masood.motamedi2@gmail.com

۱- عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد همدان (نویسنده مسئول)

✉ motamedi.335@gmail.com

۲- دانشجوی دکترا، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ابهر

### مقدمه

کتاب *درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی*، نوشته آقای محمد راسخ مهند، کتابی است در ۳ بخش و ۱۱ فصل که سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت) در سال ۱۳۸۹ به چاپ رسانده است و چاپ چهارم آن نیز در سال ۱۳۹۳ با ویراست و اضافات و اصلاحات جدید، دوباره مجال چاپ یافته است. بخش‌های سه گانه این کتاب شامل بخش اول، اصول و مفاهیم بنیادی زبان شناسی شناختی، بخش دوم، نگاهی شناختی به معنی، و بخش سوم، نگاه شناختی به دستور است، که نویسنده به تفصیل به بررسی و تحلیل هر بخش بر مبنای فصول یازده گانه آن پرداخته است.

نویسنده در تألیف این کتاب با بهره‌گیری از دیدگاه‌ها و نظرات زبان‌شناسان مطرح در زبان‌شناسی شناختی، می‌کوشد ضمن طرح نظریات و مفاهیم مهم آنها و با ترجمه و برگردان مثال‌های کاربردی و معادل‌های زنده‌تر به زبان فارسی، بسیاری از این مقولات را برای خواننده فارسی زبان ملموس‌تر کند. جالب اینکه مباحث مربوط به این کتاب نه تنها طرحی نو در مطالعه زبان‌شناسی شناختی افکنده است، و علم زبان‌شناسی را از منظر عالمان این علم به اهل آن معرفی می‌کند، بلکه نکته‌ها و دقایقی ظریف و در خور را به گونه‌ای ترسیم می‌کند که ادبا و اهل فضل نیز با تطبیق دیدگاه‌های زبان‌شناسان غربی با متون نظم و نثر ادب پارسی، به این مهم نائل می‌شوند که ریشه برخی از این مباحث در موارث ادبی ما نیز البته به گونه‌ای پراکنده یافت می‌شوند، چرا که مبنای تفکر و بنیاد اساسی و اصلی نظریه پردازان زبان‌شناسی شناختی مبتنی بر اصلی جز «معنا» نیست، و «معنا» در تمام حوزه‌های مهم ادبی و حتی عرفانی اصلی‌ترین مفهوم در تمام هستی است و همین «معنا» در این کتاب به گونه‌ای محوری و اساسی در تمام بخش‌های این کتاب رخ می‌نماید.

باید گفت نگارندگان این مقاله کوشیده‌اند بیشتر مبنای معرفی را بر خلاصه نویسی پایه‌ریز کنند و صرفاً ذهن خواننده را برای خواندن اصل مطالب از کتاب آماده کنند، به همین دلیل تا حد ممکن از ذکر نمونه‌ها و مثال‌های فراوان کتاب پرهیز شده است تا خواننده با مراجعه به اصل متن کتاب، آنها را خود ببیند و بخواند.

### معرفی کتاب

در بخش اول و فصل نخست، ابتدا کلیات مجال بیان می‌یابد، اینکه زبان‌شناسی شناختی بر آن است که زبان، الگوهای اندیشه را منعکس می‌کند چنانکه لانگاکر معتقد است که زبان نظامی نامحدود از نشانه‌های زبانی است که هر کدام نمادی معنایی را به نمادی آوایی متصل می‌کند و در این راستا ذهن به مفهوم سازی می‌پردازد نه اینکه صرفاً به مفاهیمی ثابت اکتفا کند، برای این کار زبان افکار ما را رمزگذاری می‌کند و با بهره‌گیری از واحدهای نمادین و با ساختن مفاهیم متناسب ذهنیات، به انعکاس ویژگی‌های بنیادی ذهن می‌پردازد. پس از کلیات، «بازتاب اندیشه در زبان» بررسی می‌شود، یعنی زبان همچون فکر، دارای نظام و ساختار دانسته شده است به این معنی که ما بر مبنای برخی حوزه‌های مفهومی از جمله زمان و مکان و بسیاری حوزه‌های دیگر، مفاهیم انتزاعی را بر اساس مفاهیم عینی درک می‌کنیم و همان را به زبان می‌آوریم

آن‌گونه که حرکت و فاصله، دو حوزه عینی هستند که ما مفاهیم انتزاعی را بر مبنای آنها می‌سنجیم و ناخودآگاه به گفتار بدل می‌کنیم.

در نگرش‌های صورت‌گرا که نظریه دستور زایشی چامسکی قوی‌ترین آن است، ذهن، حوزه‌ای فرض شده است و بر استقلال قوای ذهنی از همدیگر تأکید می‌شود، در حالی که در زبان‌شناسی شناختی، زبان نظامی جدا از سایر قوای ذهنی نیست بلکه آن را بخشی از نظام ذهنی می‌دانند، یعنی حوزه‌ای بودن ذهن پذیرفته نیست و زبان یک قوه ذهنی غیرحوزه‌ای و وابسته به دیگر قوای ذهنی معرفی می‌شود؛ چنانکه لیکاف و لانگاکر هر بر این طریق رفته‌اند. لیکاف دو اصل بنیادی را در زبان‌شناسی شناختی بنیان نهاده است نخست اصل تعمیم و دیگری اصل شناختی. باید گفت برخلاف رویکردهای زبان‌شناختی که نظام زبان به حوزه‌هایی مانند واج‌شناسی، معنی‌شناسی، صرف و نحو، کاربردشناسی و غیره تقسیم می‌شود و هر حوزه اصول و قواعد خاص خود را دارد؛ در اصل تعمیم، تأکید بر جنبه‌های مشترک حوزه‌های مختلف زبانی است یعنی در این دیدگاه مطالعه ساختار، اکتساب و کاربرد زبان و ارتباط آنها بر تعبیرگری، مقوله‌بندی، مفاهیم معنایی و سایر قوای ذهنی کاویده می‌گردد، بنابراین در این نظریه از قواعدی مانند صرف و نحو محض سخنی به میان نمی‌آید بلکه از قواعدی شناختی صحبت می‌شود که در همه حوزه‌های زبان کاربرد دارند. عناوین اصلی در اصل تعمیم، مقوله‌بندی و چند معنایی است. مقوله‌بندی به معنی قطعی نبودن و گنگ بودن یک مفهوم است چنانکه تکواژ (-ک) در واژگانی چون (طفلك، پسرک) همواره و به صورت قطعی بیانگر تصغیر یا تحجیب نیست. در مفهوم چند معنایی نیز گاه یک واژه یا نشانه با توجه به جمله معنایی جداگانه می‌یابد چنانکه می‌گوییم: عکس روی دیوار است و یا: احمد روی کتابش کار می‌کند. واژه «روی» با توجه به جمله، معنای تازه‌ای می‌یابد.

اما اصل بنیادی دیگر، اصل شناختی است که می‌گوید: از آنجا که زبان مفهومی ذهنی است بنابراین همه دیدگاه‌هایی که زبان را پدیده‌ای ذهنی می‌دانند، در این تعریف جای می‌گیرند پس حتی دیدگاه زایشی نیز با این تعریف زیر مجموعه شناختی است اما یک ویژگی مهم زبان‌شناسی شناخت را از سایر دیدگاه‌های ذهنی جدا می‌کند و آن این اصل مهم است: «زبان چیزی جز معنی نیست» یعنی زبان‌شناسی شناختی بر مطالعه معنی تأکید داد در حالی که دیدگاه زایشی، تعریفی صوری از زبان به دست می‌دهد. اما چهار جنبه اساسی در این نظریه از سایر نگرش‌های زبان‌شناسی متمایز می‌کند.

۱- معنی زبانی، منظری است: یعنی معنی زبانی، معنایی ثابت و از قبل تعیین شده نیست بلکه منظری است که جهان را از آن دریچه می‌بینیم.

۲- معنی زبانی پویا و قابل انعطاف است: اینکه زبان امری ثابت نیست و نباید تنها به تعاریف انتزاعی از مفاهیم بسنده کرد بلکه مصادیق گوناگون آن نیز باید شناخته شود.

۳- معنی زبانی دایره المعارفی است و مستقل از سایر حوزه‌های شناختی نیست: یعنی معنا مستقل و جدا و حوزه‌ای مستقل از جهان نیست.

۴- معنی زبانی براساس کاربرد عینی و تجربه به دست می‌آید: بر این اساس شناخت ما از مفاهیم ذهنی بر مبنای مفاهیم عینی شکل می‌گیرد و این مفاهیم عینی را جسم و بدن ما تجربه می‌کند، به عبارت دیگر مفاهیم جسمی شده‌اند.

در عنوان بعدی این فصل، بخش‌های عمده زبانشناسی شناختی به دو حوزه وسیع معنی شناسی شناختی و رویکردهای شناختی دستور تقسیم می‌شود. حوزه اول به تضاد معنی شناسی شناختی با دیگر دیدگاه‌ها می‌پردازد و حوزه دوم استقلال زبان از سایر قوای شناختی را مردود می‌داند و نحو را نیز بخش مستقل از سایر بخش‌ها محسوب نمی‌شمارد. همچنین عناوین «همگانی‌های زبان» و «محدودیت مفاهیم زبانی» و «اشتراکات تجربی» هم مطرح می‌شود و معتقد است که تجربیات انسانی بر دو نوعند: یا تجربه‌های عینی هستند که حاصل دریافت قوای حسی انسانند، مانند مکان و حرکت و یا تجربه‌های انتزاعی مانند عواطف و زمان. این نظریه بر آن است که تجربیات انتزاعی بر اساس تجربیات عینی درک می‌شود. بر این مبنا اصول گشتالتی مطرح می‌گردد و بر آن است که هر آنچه را ما درک می‌کنیم، دقیقاً برابر با چیزی نیست که تجربه می‌کنیم.

پس از این بحث، مقوله بندی و مفهوم سازی مطرح می‌گردد که بر مفهوم سازی در حوزه مکان و زمان از منظر زبان شناسان شناختی می‌پردازد، یعنی از نظر مکانی ذهن گاهی در مقایسه دو شیء با هم، آن را که بزرگتر و اصلی‌تر است به صورت «پایه» و آنکه کوچکتر و فرعی‌تر است، به صورت «پیکر» قرار می‌دهد و معمولاً پیکر به پایه وابسته است و پایه مستقل‌تر از پیکر عمل می‌کند. از حیث زمان نیز سه الگو وجود دارد: الگوی حرکت زمان، الگوی حرکت شخص و الگوی توالی زمانی. در واپسین عنوان این فصل، کاربرد زبان از دیدگاه دستوریان شناختی بررسی می‌شود چرا که ایشان برآنند که دانش زبانی حاصل کاربرد زبان است و به دنبال استخراج الگوها و قواعد زبانی فردی مجال بیان می‌یابد.

عنوان بخش دوم، نگاهی شناختی به معنی است. قبل از شروع فصل‌های این بخش، طی مقدمه‌ای، مبحثی با عبارت «معنی شناسی شناختی» عنوان می‌گردد، به این معنی که در دهه ۱۹۷۰ این اصطلاح در برابر «معنی‌شناسی صدق و کذب» به وجود آمد، مفهومی که زبان شناسان صورت‌گرا مطرح کردند، و معتقد بودند که معنی، رابطه میان واژه‌ها و جهان خارج است و نظام شناختی را از نظام زبانی جدا می‌کردند، اما در مقابل ایشان معنی شناسان شناختی، معنی زبانی را باز نمود ساختار مفهومی می‌دانند یعنی معنی زبانی بازنمود سازمان ذهنی است و در آن از مفاهیمی چون استعاره، مجاز، معنی دایرة المعارفی، مقوله‌بندی، نظریه سرنمون، فضاهاى ذهنی و آمیزه مفهومی استفاده می‌شود.

رئوس مطالب عبارتند از:

الف - در معنی شناسی شناختی، ساختار مفهومی جسمی شده است، یعنی بر اساس رابطه جسم با محیط هر شخص به اداری دست می‌یابد که حاصل این تعامل است.

ب - استعاره و مجاز از جمله نکات بسیار مهم در معنی‌شناسی شناختی است. در استعاره صحبت از دو حوزه معنایی است که در آن یک حوزه معنایی بر اساس حوزه معنایی دیگر بیان می‌شود، اما در مجاز بر خلاف استعاره فقط یک حوزه معنایی بررسی می‌شود.

ج - در معنی‌شناسی شناختی درک و بررسی معنی دائره المعارفی است، یعنی دانش زبانی شخص منفک از شناخت او از جهان نیست و معنی هر واژه بخشی از دانش فرد از جهان را با خود دارد.

چ - در معنی‌شناسی شناختی فرایند ساختن معنی، همان مفهوم‌سازی است، یعنی زبان به تنهایی معنی را نمی‌سازد در واقع واژه‌ها دریچه‌ای به معنی هستند و معنی در سطح مفهومی ساخته می‌شود.

فصل دوم به طرحواره‌های تصویری اختصاص دارد. نظریه طرحواره‌های تصویری ابتدا در معنی‌شناسی شناختی مطرح شد سپس در سایر علوم شناختی به‌ویژه روان‌شناسی مورد توجه قرار گرفت. این نظریه بر آن است که بنیان ساختن مفاهیم، حاصل تجارب جسمی شده ماست. برای این کار ما به مفاهیم انتزاعی حجم می‌دهیم مثلاً می‌گوییم «کاسه صبرم لبریز شده» جانسون برای این نظریه ۸ ویژگی قائل است:

- ۱ - طرحواره‌های تصویری، تعاملی هستند.
- ۲ - طرحواره‌های تصویری، ساده نیستند و ممکن است ساختار داخلی پیچیده داشته باشند.
- ۳ - طرحواره‌های تصویری، چند بعدی هستند.
- ۴ - طرحواره‌های تصویری، ذاتاً معنی دارند.
- ۵ - طرحواره‌های تصویری، قابلیت تبدیل شدن از یک طرحواره، به طرحواره‌ای دیگر را دارند.
- ۶ - طرحواره‌های تصویری، دارای خاستگاهی پیش مفهومی هستند.
- ۷ - طرحواره‌های تصویری، چند وجهی هستند.
- ۸ - طرحواره‌های تصویری، ممکن است که به صورت خوشه یا شبکه‌ای از چند طرحواره تصویری مرتبط تشکیل شود.

زبان نظام مفهومی ما را با استفاده از همین طرحواره‌های تصویری که حاصل درک جسمی شده‌اند، نشان می‌دهد. به عبارت دیگر با بررسی ویژگی‌های زبان است که می‌توان به ویژگی‌های نظام مفهومی انسان پی برد. در حقیقت نظام مفهومی دارای دو زیر مجموعه مهم است، نخست نظام ساختاری مفهومی و دیگر، نظام محتوایی مفهومی. اولی اسکلت و سازمان بندی هر صحنه را تعیین می‌کند و دومی محتوای درون آن را. نظام ساختاری مفهومی بر اساس چند نظام طرحواره‌ای دیگر بنا شده است و آنها عبارتند از: نظام ترکیبی، منطقی، توجهی و پوشش نیرو.

در فصل سوم به استعاره و مجاز پرداخته شده است. در این فصل سخن براین است که به نظر لیکاف و جانسون، استعاره تنها یک ویژگی ادبی نیست بلکه خود ذهن دارای ماهیت استعاری است، به همین دلیل آن را استعاره مفهومی در مقابل استعاره زبانی نام نهاده‌اند. در حقیقت استعاره‌های مفهومی استعاره‌هایی هستند

که مردم عادی آن را در گفتارهای روزانه به کار می‌برند و البته خود نمی‌دانند که استعاره است دو نکته مهم درباره این استعاره قابل تأمل است:

۱- زبان استعاری بر پایه یک نظام فکری استعاری استوار است.

۲- استعاره‌های مفهومی در ماهیت ارتباط ما با جهان واقعی قرار دارند.

از دیگر خصوصیات استعاره مفهومی، یک سویگی آن است به این معنی که استعاره حاصل نگاشت از یک مبدأ به سوی مقصدی خاص است نه برعکس، مثلاً ممکن است ما ازدواج را یک سفر بدانیم اما عکس آن ممکن نیست، همچنین «پنهان سازی و برجسته نمایی، استلزام استعاری و اصل همسانی» نیز از ویژگی‌های استعاره مفهومی است. در مبحث مجاز نیز لیکاف و جانسون برآند که مجاز نیز دارای ماهیتی مفهومی و فرایندی ذهنی و شناختی است بر این اصل که استعاره دارای بنیادی مقایسه‌ای است و مجاز بر اساس نوعی مجاورت پایه‌گذاری شده و بنابر علاقه مستور در آن اگر سخن از چیزی به میان می‌آید، مراد چیز دیگر است.

فصل چهارم به معنای د ائرة المعارفی می‌پردازد. زبان شناسان شناختی بر آنند که معنی قاموسی- معنای واژه‌ها- بخشی از معنای د ائرة المعارفی است چرا که معنای هر واژه زمانی قابل درک است که در درون یک حوزه یا قالب معنایی قرار گیرد و خارج از آنها، واژه‌ها معنا ندارند مثلاً واژه منقار تا وقتی در حوزه یا قالب اندام پرندگان جای نگیرد، به خودی خود معنایی ندارد. در این نگاه ساختار دانش د ائرة المعارفی به ۴ گونه تقسیم می‌شود که هر کدام از آنها ۴ پیوست را به ترتیب به خود اختصاص می‌دهند:

۱- دانش عرفی (غیر عرفی) ۲- دانش عام (خاص) ۳- دانش ذاتی (غیر ذاتی) ۴- دانش انحصاری (غیر انحصاری).

در ادامه فصل به نظریه معنی‌شناسی قالبی فیلمور اشاره شده است. علاوه بر اهمیت معنای د ائرة المعارفی، تأکید بر این است که هر قالب، طرحی از یک تجربه است که در حافظه بلند مدت وجود دارد، یعنی معنای یک واژه یا ساخت دستوری، چیزی خارج از قالب معنایی نیست و هر قالب معنایی عناصری را حول یک تجربه جمع می‌کند، مثلاً واژه «یتیم» تنها در یک قالب معنایی و خاص درک می‌شود نه با تعیین تعدادی مشخصه معنایی.

عنوان فصل پنجم مقوله بندی است. مقوله‌بندی عبارت از توانایی ما در درک شباهت‌ها و تفاوت‌های بین عناصر و قرار دادن آنها در گروه‌های مختلف است. در این عنوان یک نظریه سنتی وجود دارد که هر مقوله را بر اساس شرایط لازم و کافی تعریف می‌کردند که در دهه ۷۰ نقدهایی بر آن وارد شد و رُش و همکارانش در برابر این نظریه نظریه سرنمون را مطرح کردند. سرنمون، بازنمودی ذهنی و تا حدودی انتزاعی است که شامل ویژگی‌هایی می‌شود که یک مقوله را به نحو مطلوب نشان می‌دهد، در واقع سرنمون طرحواره‌ای از مهمترین و مرکزی‌ترین ویژگی‌های اعضای یک مقوله است، که شامل دو اصل مهم برای تشکیل مقولات ذهنی است، نخست اصل اقتصاد شناختی و دیگری اصل ساختار تناسبی جهان. بر مبنای دو اصل یاد شده، رُش نظام مقوله‌بندی را در برابر مقوله‌بندی سنتی چنین تعریف می‌کند که: دو محور افقی و عمودی در

مقوله‌بندی شکل می‌گیرد، محور عمودی که براساس اصل اقتصاد شناختی است، به جامعیت هر مقوله ارتباط دارد و جامعیت به هر آنچه که در یک مقوله خاص قرار می‌گیرد مربوط است، هر اندازه در این مقوله بالاتر رویم مفهوم موجود جامع‌تر است. مثلاً مقوله پستانداران از مقوله اسب جامع‌تر است یا مقوله وسایل نقلیه از خودرو، اما محور افقی که براساس ساختار اصل تناسبی است به تمایز مقولات در سطح جامعیت یکسان اشاره دارد یعنی نشان می‌دهد چه مقولاتی می‌توانند به‌رغم تمایز از هم، از حیث جامعیت در یک سطح قرار بگیرند مثلاً اسب و خودرو گرچه در دو مقوله مجزا قرار دارند از حیث جزئیات یکسان عمل می‌کنند. لیکاف در نظریه انگاره شناختی آرمانی به دیدگاه رُش نزدیک است. او اعتقاد دارد که مقولات به انگاره‌های شناختی آرمانی مربوطند و این انگاره‌ها بازنمودهای انتزاعی و ثابت هستند که نظریاتی را در باره جهان منعکس می‌کنند، آنها به این دلیل آرمانی نامیده می‌شوند که نمونه واقعی از یک تجربه نیستند بلکه شامل نقاط مشترک تجربیات مرتبط به هم می‌شوند.

موضوع فصل ششم مقولات شعاعی است. به نظر لیکاف واژه‌ها، مقولاتی پیچیده دارند که وی آنها را «مقولات شعاعی» می‌نامد، این مقولات بر اساس نوعی سرنمون مرکب سازمان‌دهی می‌شوند و اعضای مختلف مقوله بر اساس قرارداد با سرنمون در ارتباط هستند. او بر اساس همین مقولات، چندمعنایی را بررسی می‌کند. چندمعنایی در اشاره به واژه‌های دارای معانی مرتبط به‌کار می‌رود در حالی که هم‌نامی را، در اشاره به واژه‌هایی به‌کار می‌برند که معانی متعدد نامرتب دارند مانند شیر، شانه و تار. بروگمن و لیکاف بر آنند که چند معنایی صرفاً مفهومی زبانی نیست، بلکه همان‌گونه که در مورد استعاره و مجاز اشاره شد یک ویژگی ذهنی است. در واقع چند معنایی اصل و یک معنایی نادر است.

در انگاره مقوله شعاعی، واژه‌های چند معنا، مجموعه‌ای از مقولات را تشکیل می‌دهند که به‌صورت شعاعی با هم در ارتباطند اگر چه هر کدام از این مقولات می‌تواند نقش یک سرنمون را برای معانی مرتبط با خودش بازی کند اما فقط عضو مرکزی مقوله شعاعی، انگاره‌ای شناختی را به تصویر می‌کشد که معانی حاشیه‌ای از آن جدا شده‌اند. فرایندی که معانی و حاشیه‌ای را به همدیگر متصل می‌کند «زنجیروارگی» نامیده می‌شود. به نظر لیکاف معانی حروف اضافه‌ای مانند (over) بر اساس تجربه ما از مکان معین می‌شود، یعنی به این دلیل فارسی‌زبانان، معنای مکانی روی را معنای اصلی و معانی انتزاعی آن را معنی فرعی می‌دانند، که معانی مربوط به مکان به تجربه نزدیک‌ترند و بر اساس طرحواره تصویری متفاوت ساخته می‌شوند. هرچند نظریه مقولات شعاعی لیکاف موفقیتی در بحث چند معنایی در معنی‌شناسی شناختی به حساب می‌آید، اما تایلر و ایوانز اشکالاتی بر آن وارد کرده‌اند، یکی اینکه لیکاف معیارهای مشخصی برای تمایز بین معانی مختلف یک واژه بیان نمی‌کند. در این دیدگاه تعیین معانی مختلف یک واژه به شم زبانی افراد سپرده شده است. دیگر اینکه آنها معیارهایی برای تشخیص معنی اولیه حروف اضافه مکانی بیان می‌کنند که عبارتند از:

الف: اولین معنی یافت شده      ب: چیرگی در شبکه معنایی

در فصل هفتم، معنی واحدهای بزرگتر مانند جمله‌ها بررسی می‌شود چرا که در معنی‌شناسی شناختی، علاوه بر واژه‌ها، ساختارها، و جمله‌ها نیز دارای معنا هستند، یعنی جمله‌ها هم حوزه‌های مفهومی موقتی می‌سازند که در کلام به وجود می‌آید، در حقیقت جمله‌ها دستورالعمل‌هایی هستند برای ساختن معنی، یا حوزه‌های مفهومی که متن در کنار هم قرار می‌گیرند. این حوزه‌ها را فضاهای ذهنی می‌نامند این نظریه را فوکونیه و ترنر با عنوان «آمیزه مفهومی بیان» مطرح می‌کنند. در دیدگاه شناختی، زبان معنی را رمزگذاری می‌کند، اما این معنی کامل نیست و فقط شنونده را برای ساختن الگوهای غنی مفهوم سازی هدایت می‌کند، عبارتهای زبانی معنی ندارند، بلکه به ما نشان می‌دهند که چگونه با توجه به فرایندهایی که از قبل می‌دانیم معنی را بسازیم، به هیچ وجه معنی در واژه‌ها از پیش موجود نیست. طبق نظریه فضاهای ذهنی وقتی ما حرف می‌زنیم یا فکر می‌کنیم، فضاهای ذهنی می‌سازیم، انواع فضا سازها عبارتند از: «گروه‌های حرف اضافه، گروه‌های قیدی، ساخت‌های شرطی و متممی، گروه‌های اسمی، گروه‌های فعلی» الگوی چهارفضایی:

الف: درون داده‌ها: شامل دو درون داد که می‌توان آنها را تا حدودی معادل حوزه‌ها در استعاره مفهومی دانست.

ب: فضای عام: از اطلاعات انتزاعی و مشترک بین دو درون داد به وجود می‌آید.

ج: فضای آمیزه: یا ساختار پیدایشی که شامل اطلاعاتی است که به هیچکدام از درون داده‌ها تعلق ندارد یعنی این فضا، عناصری را از هر دو درون داد می‌گیرد و بر اساس آن ساختار جدیدی را به وجود می‌آورد.

بخش سوم کتاب نگاه شناختی به دستور نام دارد. در این بخش پیش از ورود به مباحث اصلی، نگاهی به یک اصطلاح به نام واحد نمادین شده است، واحد نمادین حاصل ارتباط میان صورت و معناست بر این اساس هر واحد نمادین دو قطب دارد: قطب واجی و قطب معنایی، در حقیقت قطب واجی، مطابق دال، و قطب معنایی، مطابق مدلول است. این دو از هم مستقل نیستند و کاملاً با هم در ارتباطند. واحدهای نمادین شامل تکواژها مانند «نا» در نامرد، واژه و زنجیره‌ای از واژه‌هاست.

عنوان فصل هشتم الگوی نظام ساختاری مفهومی است. در این فصل این ایده بررسی می‌شود که دستور زبان، بنیادی مفهومی دارد، یعنی دستور زبان معنی‌دار است، در دستور صورت‌گرا، عناصر دستوری عناصری بی‌معنا تلقی می‌شوند و صرفاً نقش دستوری دارند. تالمی معتقد است که واژه‌های قاموسی دارای معنای محتوایی هستند و واژه‌های دستوری معنای طرحواره‌ای دارند. او این دیدگاه خود را «الگوی نظام ساختاری مفهومی» نامیده است او می‌گوید برای ساختن یک نظام مفهومی، دو نظام فرعی لازم است: الف: «نظام محتوایی مفهومی» که شامل واژه‌های قاموسی یا عناصر طبقه باز زبان می‌شوند.

ب: «نظام ساختاری مفهومی» که همان دستور یا صرف و نحو است.

فصل نهم دستور شناختی است. این عنوان نام نظریه لانگاکر است، او تلقی زبان به مثابه مؤلفه مستقل از سایر مؤلفه‌های شناختی را مردود می‌داند و نحو را نیز بخشی مستقل از سایر بخش‌های زبان نمی‌داند. لانگاکر معنی زبانی را معادل مفهوم سازی می‌داند، یعنی تمام مفاهیم اعم از مفاهیم قدیمی و نو، حسی، حرکتی، فیزیکی، عاطفی، اجتماعی و غیره را در بر می‌گیرد، وی مانند تالمی مقوله‌های واژگانی را دارای



بنیادی مفهومی می‌داند، آنگونه که اسم، صفت، فعل و سایر طبقات واژگانی را فقط مقولات دستوری یا صوری نمی‌داند بلکه آنها را معنادار می‌شمارد. وی طبقات واژگانی را به دو طبقه اصلی گزاره‌های اسمی و گزاره‌های رابطه‌ای تقسیم می‌کند. لانگاکر در این طبقه‌بندی سه طبقه را متمایز می‌کند، طبقه اسمی، طبقه زمان‌دار که افعال را در بر می‌گیرد و طبقه بی‌زمان که شامل مواردی چون صفات، قیود، حرف اضافه، مصدر و وجه وصفی می‌شود. لانگاکر اشاره می‌کند که فقط با تعیین حوزه شناختی یک مفهوم، معنی آن توصیف نشده است بلکه تصویر سازی نیز در درک معنا مهم است، او تصویر سازی را دارای شش بعد مختلف می‌داند که عبارتند از:

- ۱ - نماسازی: یعنی در مفهوم زبانی یک پیکر بر روی یک پایه قرار می‌گیرد.
- ۲ - سطح مشخص بودگی: یعنی سطوحی که هر سطح آن می‌تواند نماینده مفهومی در زبان باشد.
- ۳ - گستره مفهوم زبانی: یعنی تصویرسازی به گستره هر مفهوم زبانی بر می‌گردد.
- ۴ - برجستگی نسبی یک مفهوم زبانی: یعنی برجستگی نسبی دو جمله که تقریباً شبیه هم هستند، دو مفهوم جداگانه دارند.

۵ - استنباط: یعنی بار معنایی واژگان که به استنباط شخص متکی است.

۶ - منظر: یعنی جهت‌بندی و عینی بودن تصویر سازی را شامل می‌شود.

لانگاکر معتقد است که دستور نیز در واقع نوعی تصویرسازی است یعنی وقتی یک هسته و یک وابسته ترکیب می‌شوند و واحدی نحوی را می‌سازند، پیکر هسته بر پیکر وابسته غلبه می‌کند.

عنوان فصل دهم دستور ساختی است. دستوریان شناختی «ساخت» را واحد نمادین پیچیده‌ای می‌دانند که در حافظه هر سخنگوی ذخیره می‌شود. براساس این دیدگاه هر ساخت دارای برخی ویژگی‌های معنایی، کاربردی و نحوی مختص به خود است و این ویژگی‌ها را نمی‌توان حاصل قواعدی محدود و منظم دانست، هر ساخت دستوری به خودی خود معنی‌دار است و این معنی لزوماً حاصل جمع واژه‌های درون آن نیست. عباراتی حاوی یک واژه یا بیشتر که معنی کل آنها با معنی اجزاء تشکیل دهنده شان فرق دارد، عباراتی که به لحاظ معنایی تیره و استعاریند، عباراتی که در آنها میان آنچه گفته می‌شود و آنچه مورد نظر است تفاوت وجود دارد این عبارات به دو گروه تقسیم می‌شود:

الف: عبارات ترکیبی اصطلاحی      ب: گروه‌های اصطلاحی

فیلمور و همکارانش عبارات اصطلاحی را بر اساس چهار عامل در چهار گروه تقسیم کرده‌اند:

- ۱ - اصطلاحات رمز گشا در برابر اصطلاحات رمز گذار
- ۲ - اصطلاحات دستوری در برابر اصطلاحات فرادستوری
- ۳ - اصطلاحات صوری در برابر اصطلاحات جوهری
- ۴ - اصطلاحات کاربردی و خنثی

در این فصل مباحثی دیگر از جمله ساخت، دستور ساختی فیلمور و کی، دستور ساختی گلدبرگ، دستور ساختی رادیکال کرافت نیز بررسی و نقد شده است.

فصل پایانی دستوری‌شدگی از دیدگاه شناختی است. در فرایند دستوری‌شدگی، واژگان قاموسی، به عناصر دستوری تبدیل می‌شوند و در عین حال عناصر دستوری قدیمی به تدریج از بین می‌روند و با تغییر واژه دوباره عناصر دستوری جدیدی خلق می‌شوند. زبانشناسان شناختی ریشه تغییرات معنایی در دستوری‌شدگی را در کاربرد زبان می‌دانند. ایوانز و گرین سه نظریه شناختی را معرفی کرده‌اند که به حیطة دستوری‌شدگی مربوط است این سه دیدگاه عبارت است از: دیدگاه بسط استعاری، رویکرد انتزاعی سازی، و دیدگاه استنباط دعوت شده. در دستوری‌شدگی همراه با تغییر نقش صرفی یا نحوی واژه معنی و نحوه تلفظ آن نیز دستخوش تغییر می‌شود. برخی از صاحب‌نظران تغییرات معنایی حاصل از دستوری‌شدگی را تضعیف معنایی و برخی دیگر چند معنایی می‌دانند. این فصل با مباحثی همچون بسط استعاری، از اعضای بدن به مکان و زمان، از اعضای بدن به کیفیت، از فعل عملی یا وضعیتی به کیفیت، ادامه و خاتمه می‌یابد.

### کلام پایانی

کتاب *درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی*، در پایان هر فصل علاوه بر ذکر خلاصه‌ای از آن فصل، منابعی را نیز مرتبط با موضوع آن فصل به خواننده معرفی می‌کند تا اگر پژوهنده‌ای قصد تحقیق داشت یا اطلاعات بیشتری در آن زمینه را خواستار بود، به راحتی به منابع مورد نیاز خود دست بیابد. ضمن اینکه پس از فصل یازدهم منابع معرفی شده از جانب گردآورنده، راه را برای جستجوگر این عرصه کوتاه‌تر می‌کند. ذکر منابع فراوان فارسی و لاتین در این قسمت از کتاب، نه تنها تأیید و تأکید بر همت والای نویسنده در جامعیت او بر استفاده از منابع گوناگون است، بلکه نشانگر اهمیت این موضوع و مستندسازی او در بیان نظرات دیگران و خود وی است، چرا که در منابع فارسی به جز مقالاتی که خود نویسنده در مجلات گوناگون در باره این موضوع به چاپ رسانده است؛ کتابی مستقل با این عنوان دیده نمی‌شود و گویا این کتاب نخستین کتابی است که در این زمینه مهم به چاپ رسیده است.

در بخش واژه نامه کتاب - چنانکه در پیشگفتار نیز تأکید شده است- از معادل‌هایی استفاده شده که مؤلف در دو حوزه (فارسی- انگلیسی و انگلیسی- فارسی) برای واژگان و اصطلاحات آن به کار برده است و دو نکته را مدنظر داشته است، یکی اینکه معادل‌ها و برابر نهادها تا حد ممکن به گونه‌ای باشد که استادان و همکاران دیگر در این باره وضع کرده‌اند و دیگر اینکه برخی از معادل‌ها ساخته و پرداخته خود اوست اما کوشیده تا حد ممکن رسا و نامأنوس نباشد.

گفتنی است رد پای بسیاری از مباحث کتاب را - البته به صورت پراکنده- در نگاه شعرا و نویسندگان ادب پارسی نیز می‌توان یافت، با این تفاوت که زبانشناسان مطرح شده در این کتاب، بی‌آنکه بدانند این دیدگاه‌ها در متون کهن ما نیز به زبان ادبی مطرح شده، نظریه‌های خود را در قالب مباحث زبان‌شناسانه به کار برده‌اند و نگارنده این مقاله برآن است تا در مجال دیگر با تطبیق و تحلیل این دیدگاه‌ها، نظرات بزرگان ادب پارسی

را با دیدگاه‌های این زبان‌شناسان همسو و هم‌جهت کند، و واضح است که این مهم بدون چاپ این کتاب البته میسر نمی‌شد.